

خاک

و

خاک

شهریار بیگی

شناسنامه کتاب

بیگی / شهریار

خاک و خاک

تهران نشر نیک آیین

یک هزار و سیصد و هفتاد و هشت

یک صد و هفتاد و شش صفحه

شعر پارسی سده چهاردهم . الف . عنوان

شصت و دو / یک فاهشت

هفت هزار و نهصد و هشتاد و پی آی آر

چهار / ص / هفتاد و چهار / ی /

یک هزار و سیصد و هفتاد و هشت

لیتوگرافی و چاپ فرشیوه

www.beygi.net

فهرست

دفتراول صفحه هفت
دفتردوم صفحه سی و یک
دفترسوم صفحه پنجاه و پنج
دفترچهارم صفحه هفتاد و نه
دفتربنجم صفحه یک صد و سه
دفترششم صفحه یک صد و بیست و هفت
دفترهفتم صفحه یک صد و پنجاه و یک

دفتر اول

به آغاز

و به آنچه آغاز نشد

یک

هیچ

نه

گویای آن نبود

گویاتر از آن

نه

دیگر نبود

صفحة نه

نمی یابد
انکار نمی کند

نگاه او را انگار دنبال می کند
دیده او را انگار به دیده می آورد

سه

نه
به هیچ فرجامی نرسید

آری
بی فرجام باقی ماند

صفحة یازده

چهار

هم آری
هم نه

در میان آن
بی آن

صفحة دوازده

می خواند
و می گذرد

صدای او را همگان نمی شنوند
سکوت او را همگان به گوش خویش نمی سپارند

شش

در احاطهٔ هیچ کس نبود

در احاطهٔ هیچ کس
هیچ نبود

صفحة چهارده

هفت

شایسته نبود
که این گونه بود

این گونه بود
که شایسته نبود

صفحة پانزده

هشت

دیروزِ دیروز
و مردمان
و امروز

فردای فردا
و مردمی دیگر
و باور هنوز

صفحة شانزده

نه

در این میان
در جستجو
در انتظار یافتن بود

نه به معنی
پی به یافتن برده بود
نه به معنی
معنی کامل این جستجو بود

گذشت

همه چیز را می گویم

یازده

قدم برمی دارد
که باشد

گام بر می دارد که گرامی باشد

صفحة نوزده

دوازده

تصور خویش را به تصویر کشید

این گونه بود که بود
به همان گونه بود که باقی مانده بود

صفحة بیست

سيزده

هيچ
نبود

هيچ نبود

صفحة بيست و يك

از یاد رفته

با خود پیوسته همین را می گفت
با خود همواره از آن یاد می کرد

بہانہ مگیر

بہ یاد این و آن
ہمہ چیز را
از این و آن نستان
از این و آن نگیر

بر دوش خویش کشید
انگار در خور آن نبود
خود را در خور آن نمی دید

هر کس به او حرفی می زد
هر کس از او
سراغ اصل و نسبی دیگر را می گرفت

دریغ نمی کند
نمی بخشد

این نیز گویی به نوع و صورتی بخشش است
اگرچه شاید در آن بخششی دیده نمی شود
در آن بخششی نیست

هیجده

ناتمام باقی ماند
انجام نشد

برای ما انگار تنها حسرتی ماندگار بود
برای ما انگار هیچ نبود

صفحة بیست و شش

نوزده

و درب
و پنجره ای دیگر

تق تقِ باد
لی لی برگها

صفحة بیست و هفت

غوطه می خورد
و عاقبت در آن گم می شود

به دنبال آن نباش
به دنبال هیچ رد پایی نباش

بیست و یک

و سوی اطراف
انگار نه انگار

نه

نبود

نه

انگار هیچ به هیچ کجا نرسیده بود

صفحة بیست و نه

دفتر دوم

به استواری رفتن
به پایداری پیوستن

یک

رهسپار شد
همه چیز را به این اتفاق سپرد

تا آن آن بی انتها
تا آن رهایی بی مرز

دو

سمت
و سوی آن

راه
و آن رهگذر تنها

صفحة سی و چهار

بی هنگام گریخت

نه پستی و بلندی زمین
نه کوتاهی و بلندی راه
هیچ یک را بر خود راحت ندید

مرا از خود راند
دیگر مرا به پیش خود فرا نخواند

شاید رویایی نادیده بود
شاید واقعیتی از تنهایی بود
شاید حکایتی دیگر از این واقعیت بود

راه
و روش
صورت
و معنی

ناخواسته
و ناآگاه
آن را نادیده می انگاشتند
ناتوان از باور آن
آن را باور نمی داشتند

شش

و خوانده ما
و ناخوانده روز بعد

نه

دوباره خوانده نشد
دیگر حرفی از آن به میان نیامد

نه

دوباره اتفاق نیفتاد

صفحة سی و هشت

هفت

و زمان در میان
و غربت این حضور
انتظار

لحظه نزدیک
دور دست
ناباوری همگان

صفحه سی و نه

تو را به خاطر نیاوردم
شاید به این جا متعلق نبودی

شاید به هیچ کجای دنیا متعلق نبودی
نه

به هیچ کجای دیگری نیز دل نسپرده بودی

زمزمه ای غریب
و اشاره ای به غیر
ناآشنا برای این و آن
ناآشنا برای همگان

نشانی بی نشان
اشارتی ندانسته
شاید بی سوی و بی جهت
شاید بی وقت و بی مکان
ناشناخته
نامانوس
ناآشنا

و باور دیرینه زمان

انجام
و ناباوری همگان

فریب نیست
اما حقیقت نیز ندارد

ممکن است حقیقی جلوه کند
اما حقیقی نیست
ممکن است فریبانه دیده شود
فریبانه با خویش و دیگری رفتار کند
اما هیچ کس را فریب نمی دهد

دوازده

و راه رفتن او نیز پیشتر گم شده بود

و او انگار دیگر او نبود
اما هیچ کس دیگری نیز شده بود

صفحة چهل و چهار

سيزده

و خاکی که غریب نبود

از هر طرف به هر طرف می رسید
از هر سوی به هر سوی راه می یافت

صفحة چهل و پنج

تا به حال کسی را دیده ای که نباشد
اما در مقام و مرتبه نخست
یا در مقام و مرتبه دوم
یا در رتبه چندین و چند جای داشته باشد

مگر آغاز با آغاز هر کس آغاز نمی پذیرد
مگر پایان آن در پایان هر کس به پایان نمی رسد

پانزده

می نویسم

بمان

آن را نیز بخوان

صفحة چهل و هفت

گویی از هیچ سوی نمی گذرد

و سوی تو

که سوی دیگری ست

و دیگر سوی که دیگر به حساب نمی آید

آری
از خوابها
و خاطره هایمان که بگذریم
از باقی آن بی شک به راحتی می گذریم

آری
از آرزوها
و امید خویش که بگذریم
دیگر هیچ باقی نداریم
که با راحتی یا ناراحتی
آن را به راحتی یا به ناراحتی بگذرانیم

هیجده

به انتظار

همه چیز را
به دیگری واگذار

صفحة پنجاه

نوزده

برو
بگذر

و در این لحظه در نماز
این لحظه نیز می گذرد

این لحظه نیز در این لحظه باقی نمی ماند

صفحه پنجاه و یک

مسحور

در سحر کهنه و دیرینه زمان

به وسعت آسمان

صاحب دلی وسیع بود

هیچ نداشت

نه

به اندازه دار و ندار زمین داشت

بیست و یک

می روی

می رود

باز می گردی

باز می گردد

صفحة پنجاه و سه

دفتر سوم

به آنچه حضور یافت
و هر آنچه حضور نیافت

یک

هرچه هست
هست

و شاید آنی نیست که تو از آن در می یابی

صفحة پنجاه و هفت

پُرِ آواز
پُرِ ترانه

من نمی گویم بخوان
اما آن را بخوان
من نمی گویم زمزمه کن
اما آن را زمزمه کن

شاید طولانی تر از آن شود
شاید به رجعت هیچ یک از ایشان شبیه نشود

شاید بازگشتی شود که به حساب نمی آید
شاید اصلا بازگشتی نباشد که به حساب بیاید

در انتها
دور از آغاز

هر روز هم اگر طلوع کند
باز غروب می کند
هر شب نیز که به آسمان بیاید
در صبح کمتر به چشم می رسد

همه هستی

انگار در نمی ماند
انگار به بی راهه نمی رود

شش

نمی میرد
می دانم

اما آیا واقعا نمی میرد

صفحة شصت و دو

تهی
از همه سوی
خالی شده است

بالا و پایین آن انگار یکی ست
زیر و روی آن انگار از هم جدا نیست

ترس او از تو نبود
از ترس هم نترسیده بود

از خود می ترسید
از خود وحشت داشت

مرا به خود وا مگذار
و همه چیز را
به هیچ کسی که به آن تعلق نمی یابد نسپار

و آن که نمی یابد و می سراید یعنی چه
و آن که دوست ندارد و از عشق می گوید
به معنی چه معنایی دارد

به سجده رفته ای
می دانم

اما بی شک خود را می ستایی
پیوسته از خود سپاسگزاری
تنها بزرگ و بزرگتری از خود می سازی

یازده

بی اعتنا پرسه می زنند

شاید نمی یابند

شاید پیشتر یافته اند

صفحة شصت و هفت

دوازده

متشرّف می شود
به دیدار خویش نائل می گردد

متعال
در هستی حاضر دیرین
کامل در این حضور فروردین

صفحة شصت و هشت

سيزده

از ديرباز اين گونه بود
انگار پيوسته در حال انجام بود

انگار پايان نيافته بود
گویی هنوز آغاز نشده بود

صفحة شصت و نه

در او می بیند
در پایان
که از آن سوی راه
به او نزدیک می شود

نه

حیرت نمی کند

نه

نبود خویش را انگار درک نمی کند

شاید بی شکل باقی مانده بودند

نه

در زیر این زمین پنهان نبودند

نه

بر روی این زمین نیز دیده نمی شدند

شانزده

شب نیست
می داند

اما چرا تاریکی
بر همه جا مستولی شده است

صفحة هفتاد و دو

هفده

و آن روز
و آن روز دیگر

و آن شب
و شب بعد

صفحة هفتاد و سه

هیجده

و آن شب که آنان را یافتند
با هم بودند

در این حضور بود
که از خویش دور نبودند

صفحة هفتاد و چهار

نوزده

می رود
نه به سوی تو

نه به سویی که سوی دیگری ست

صفحة هفتاد و پنج

بیست

تو نیز چیز دیگری بگوی

همه چیز را به سکوت نگذران

صفحة هفتاد و شش

بیست و یک

تھی

و میان تھی

صفحة هفتاد و هفت

دفتر چهارم

به آسمانی که بلند نیست
به زمینی که عمقی ندارد

یک

از یاد رفته است
به یاد آورده نمی شود

این گونه بود که دیگر به یاد نیامد
این گونه بود که دیگر به گونه ای دیگر در نیامد

دو

یافته است

باور کن

خالی اطراف

دیگر او را نمی ترساند

و نام هایشان که به همدیگر نمی مانند

همچون صورت آنان
همچون آفریده دست ایشان

در ورای خویش
در ماورای خویشتن
صورت ساده خود را می یابد

شاید به هیچ می ماند
شاید همه چیز را تداعی نمی کند

دلیلی نخواه که تو را قانع کند
تو را قانع نگاه دارد

بخواه
شروع کن
مهمترین قسمت آن شروع کردن آن است
آن را از یاد نبر
آن را در گذشته ای دور رها نکن
آن را به فراموشی نسپار

شش

خاطر خود را به خاطر آور
نگذار که از تو فاصله بگیرد

از بی جوابی زمان
پاسخ آن را بطلب
پرسش از آن را
بارها و بارها به خاطر نیاور

صفحة هشتماد و شش

هفت

نگاه می کنم
می بینم

تو نیز نگاه کن
بین

صفحة هشتاد و هفت

و راه

نه

نبود

و سوی بر باد رفتهٔ زمانه

سوی بر باد رفتهٔ زمان

که از بین رفته بود

یک بار دیگر
یک شانس دیگر
به همگان بده

از این و آن برایشان قصه نساز
قصه خود را نیز با آویختن به این قصه بلندتر نساز

از هر كجا فاصله نمى گيرد
به هيچ كجا نزديك نمى شود

یازده

اندازه

به هیچ یک و هیچ چیز اندازه نمی شود
به اندازه هیچ چیز و هیچ کس نمی ماند

صفحة نود و یک

دوازده

و آن آغاز
و آن پایان

و آغاز آن
و پایان

صفحة نود و دو

سيزده

به انتظار نشين

به انتظار هيچ گام برن دار

صفحة نود و سه

چهارده

و بود و نبود
و هست و نیست

همه و همه
هیچ

صفحة نود و چهار

ادامه می یابد
اما به انتها نمی رسد

به واقعیتی می ماند
که به واقعیت نمی پیوندد

شانزده

از یاد نبرده ایم
به یاد نیز نمی آوریم

باقی آن یعنی چه
گفتن از باقی آن یعنی چه

صفحة نود و شش

شد

همانگونه که آرزو کردی

من پرواز کردم

رفتم

و تو بی شک تنها ماندی

هیجده

آن را این گونه می خواهم
تو نیز آن را به همان گونه بخواه

تو نیز آن را به گونه خود بخواه

نوزده

نه انگار حاضر نبود

انگار حضور نیافته بود

صفحة نود و نه

غوطه ور بودند
پیوسته غوطه می خوردند

گاه به زیر می رفتند و از روی آن دور بودند
گاه به روی می رسیدند و از زیر به دور می افتادند

بیست و یک

در انتهای آن
در پایان خویش بود

انگار دیگر در راه نبود
انگار رسیده بود

صفحة صد و یک

دفتر پنجم

به پایداری
استقامت

یک

افسونِ افسونگر
هستی هست

درگذر

صفحة صد و پنج

دو

و نام تو
که تکراری نیست

و نام تو
که تکراری نمی شود
اگرچه تکرار می شود

صفحة صد و شش

بیدار شو نخواب

بگذار که همگان نیز بیدار شوند
بگذار که همگان نیز
هرگز در خواب باقی نمانند

چهار

تو هستی
من نیز هستم

ما هستیم
ایشان نیز هستند

صفحة صد و هشت

از یاد رفته است
در انتهای آن قرار یافته است

دور ست
اما به معنی نزدیک است
نزدیک ست
اگرچه پیوسته دور می نماید

نش

ما هستیم
و هستی ما هست

تقدیر نیز هست
انتظار نیز به انتظار این تقدیر نشسته است

صفحة صد و ده

هفت

و رفتن
رفت

و ماندن
پابرجای باقی نماند

صفحة صد و یازده

هشت

باور کن
آسوده باش

بگذار همه چیز به آسودگی بگذرد

صفحة صد و دوازده

در نخواهد یافت
هر قدر هم که بخواهد

دانستنی هایی که فراموش می شوند
دانستنی هایی که به فراموشی سپرده می شوند

همه چیز را نمی توان خواست

راستی چرا

راستی چرا همه چیز را نباید داشت

یازده

تو را یافت
و خویش را فراموش کرد

اما تو او را درنیافتی
اما تو هرگز به باور او نرسیدی

صفحة صد و پانزده

دوازده

می نویسد
اگرچه باوری ندارد

می نویسد
اگرچه باور نمی کند

صفحة صد و شانزده

سيزده

زمان مي گذرد
و حادثه اتفاق مي افتد

مي سازد
مي روياند
متولد مي کند
مي ميراند

صفحة صد و هفده

چهارده

نگریست

بی وقفه گریست

صفحة صد و هیجده

اقتدار رمز پایداری ایشان نبود

حضور

آن نیز آیا به انتهای خویش
نزدیک نمی شد

شانزده

زیبا می شود
شاید زیباترین آنان باشد

زیبا می شود یعنی چه
زیباترین آنان است
چگونه معنی می یابد

صفحة صد و بیست

اندوه و غصه نخور
و خود را بی دلیل
به پایان آن نزدیک نخوان

پایان نیافته است تا آن هنگام که هست
پایان نیافته است تا آن هنگام که هستی

هیجده

اصل جهان تویی

باقی هر چه بادا باد

صفحة صد و بیست و دو

نورده

و انسان
که نامی دیگر را بر خود نگزید

و انسان
که نامهای باقی مانده را برای خود زینده ندید

صفحة صد و بیست و سه

بیست

پیوسته است

هرگز به گذشته

اکنون

و آینده تقسیم نمی شود

صفحة بیست و چهار

بیست و یک

و آن سوی
و دیگر سوی
هست

نه
نه به مانند نیست
نیست

دفتر ششم

به هوشیاری هشیار
به هوش سرشار آشکار

یک

همه خویش است

نه به دنبال پراکندگی آن در هر کیش است

صفحة صد و بیست و نه

و این راز
که از خود می‌گریزد

و این نیاز
که تو را هرگز به پایان نمی‌رساند

گویی هست
گویی همواره با باد
در حال رقصیدن است

شاید از یاد نرود
شاید آن نیز به ابدیت می پیوندد

ناتمام نماند
دوباره نیز اتفاق نیفتاد

ناتمام نماند یعنی چه
دوباره اتفاق نیفتاد به چه ماند

می آویزند
و به حرکت آن در باد می نگرند

هر کس از آن نشانه ای می جوید
هر کس به اشارت آن به سمتی رهسپار می شود

شش

باید رفت
باید به جایی دیگر رسید
و قرار یافت

و بی قراری که رسم ایشان بود
و بی قراری که رسم رایج مردم این دیار بود

صفحة صد و سی و چهار

سرشار نبود

در عمق آن نیز هرگز جای و قرار نمی یافت

هشت

دوباره خوانی نشده بود

به خود می ماند
تنها

صفحة صد و سی و شش

با خود نخواهند برد
هیچ چیز را با خود به همراه نخواهند برد

انگار همه چیز هیچ است
انگار همه چیز به همه چیز نیز متعلق نمی شود

دوباره از خویش گفت
و بی دلیل به سکوت نشست

بگویم
یا نگویم

یازده

وا داشت
تو را نیز در هستی نگاهداشت

حضور خود را باور کرد
حضور تو را نیز گرامی داشت

صفحة صد و سی و نه

به یک اندازه به آن می رسد
از خود می گذرد
دیگران را نیز به این مهم می خواند

همه آنانی را که از راه رسیده اند به یاد می آورد
همه آنانی را که نیامده اند
نرفته اند
چگونه به یاد بیاورد

سيزده

در آن
و بر آن

هستی را چگونه تعريف کند
نیستی را چگونه بر زبان آورد

صفحة صد و چهل و یک

چهارده

ناپایدار
به یک اندازه اتفاق می افتد

هست
اما انگار نیست

صفحة صد و چهل و دو

می ماند
برای آنانی که ماندند

راستی چگونه ماند
به راستی کدامین آنان باقی ماندند

سرنوشت خویش را نیز نمی نویسد
آیا همه تنها به این حادثه متعلق است

آگاهانه یا ناآگاه
خودآگاه یا ناخودآگاه
کدامین آنان را به خود برگزیند

هفده

و سکوت پیوسته هست

همه چیز را پیوسته به خویش می طلبد

صفحه صد و چهل و پنج

یک زبان می خواهد که آن را بازگو کند
بخواند

یک گوش شنوا می خواهد
که آن را بشنود
به گوش بگیرد

نوزده

می نگرد

همه چیز را به دیده می آورد

نه همه آن چیزی را که هست

نه همه آن چیزی را که به چشم می آید

صفحة صد و چهل و هفت

راهی کامل بود
و بی راهه نبود

دورتر هم انگار این گونه بود
در نزدیکی هم انگار به همین گونه ترتیب یافته بود

بیست و یک

فردا را نیز به یاد می آورد
فردا را نیز در یاد خویش دارد

اما به انتظار آن نمی نشیند

صفحة صد و چهل و نه

دفتر هفتم

به معنی

و به هر آنچه معنی نیافت

یک

مفهوم نبود
معنی هم نداشت
بازگو هم نشده بود

آخرین نبود
برای اولین بار هم بر زبان نیامده بود

دو

و آن
رسیده است
و آن دیگری نیز
عاقبت می رسند

صفحة صد و پنجاه و چهار

بخش

همه چیز را از خود
و دیگران دور مکن

رنگ باخته
به تاریکی نزدیک می شد

اما تاریک نبود
در آن تاریکی نیز رنگ نباخته بود

فرصت باقی مانده را به سکوت گذرانند

سخن نمی گفتند

سکوت را نیز هیچ تکرار نمی کردند

شش

و روز
دوباره آغاز شد

و روز
دوباره خود را به شبی دیگر رساند

صفحة صد و پنجاه و هشت

می یابد
و از آن به شعف می رسد

و آن هنگام که آن را نیز از دست داد
و آن هنگام که هیچ در دست باقی نماند

یک خاطره
پیوسته آن را به یاد او می انداخت

تنها خود بود که خود را باز می شناخت
تنها خود بود که از خود به درستی یاد می کرد

نه

و اکنون ایشان
به هست
بیشتر نزدیک بود

در هست
بیشتر به خویش نزدیک می شد

می گذرد
مثل باد

مثل رودخانه
مثل جویبار

یازده

شد

دیگر به انتظار
هیچ انتظار نکشید

صفحة صد و شصت و سه

دوازده

رفته اند

عبارت بلند

یا حکایت کوتاه

هیچ یک دیگر هیچ یک را تعریف نکردند

صفحة صد و شصت و چهار

سيزده

به دست آوردن آن آسان نبود

از دست دادن آن نیز سخت شده بود

صفحة صد و شصت و پنج

مجالى نبود
بايد مى رفتيم
و از همه چيز دل مى كنديم

اين رسم و راه اين ديار بود
اين رسم و طريق اين راه بود

مرده است

بی پروا جان را به جان آفرین سپرده است

به مانند صورتی که زندگی یافته بود

همانند صورتی که مرگ را دریافته بود

شانزده

به اندوختن آن
چشم نیندوخته است

همه چیز را می گویم
همه چیز دنیا را می گویم

صفحة صد و شصت و هشت

تکرار نیافت

نه دیگر بر زبان می آمد
نه دوباره در سکوت قرار می یافت

او را به هر گونه ای که می خواهی بخوان
بی نام
یا به هر نامی دیگر

نامی پرازنده او در زمین نبود
نامی پرازنده نیز در آسمان
به نام پرازنده او پرازنده نشده بود

نوزده

می رسد

اما دیگران چه
آنانی که نرسیدند چطور

صفحة صد و هفتاد و یک

پیشتر به فراموشی سپرده شد

کوتاه تر از آنی بود که بود
زودتر از آنی بود که زود بود

بیست و یک

اندیشه بالنده پنهان
آشکار نبود
اما بود

اندیشیده شده بود
اما بر زبان نیامده بود

صفحه صد و هفتاد و سه

